



## Explaining Kant's Approach to the Concept of Existence in the Pre-critical Period Based on his Treatise *The Only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God*

Fatemeh Fazelzadeh<sup>1,\*</sup>, Maryam Samadieh<sup>2</sup>

<sup>1</sup> Faculty member (instructor), Department of Theology, Payame Noor University, Tehran, Iran.

<sup>2</sup> Assistant Professor of Department of Islamic Sciences, The Faculty of Humanities, University of Maragheh, Maragheh, Iran.

### Article Info ABSTRACT

#### Article type:

#### Research

#### Article

#### Received:

05/12/2021

#### Accepted:

11/06/2022

Kant has treated the question of existence in both pre-critical and critical periods. In the pre-critical period, he discussed the issue of existence in his treatise *The Only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God* and even pointed to the inability of reason to provide an existential argument to prove the existence of God; The same view that Kant developed in the critical period and expressed more fully. In addition, in the critical period, he introduced existence as one of the categories of comprehension. Kant's approach to the concept of existence in both periods was based on the distinction between real predicate and logical predicate. A real predicate is a predicate that adds anything new to its subject, and a logical predicate is a predicate that does not add anything new to its subject. It should be noted that Kant's approach to existence in the critical period has not changed much, and The only difference with the pre-critical period is that in the critical period, he expressed his views on existence based on the categories of understanding and distinguishing synthetic/ analytic theorems; As some of Kant's commentators, such as J. Forgie and Etienne Gilson, argue, Kant has dealt with it more fully in *The Only Possible Foundation for Proving the Existence of God*.

**Keywords:** Kant, concept of existence, pre-critique, real predicate, logical predicate.

**Cite this article:** Fazelzadeh, Fatemeh & Samadieh, Maryam (2022). Explaining Kant's Approach to the Concept of Existence in the Pre-critical Period Based on his Treatise *The Only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God*. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*, Vol. 1, No.1, pp. 51-70.

DOI: 10.30479/wp.2022.16605.1001

© The Author(s).

**Publisher:** Imam Khomeini International University



\* Corresponding Author; E-mail: fazelzadeh@pun.ac.ir

## تبیین رویکرد کانت نسبت به مفهوم وجود در دوره پیش از نقادی

بر اساس رساله تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا

فاطمه فاضل‌زاده<sup>۱</sup>\*، مریم صمدیه<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> عضو هیات علمی (مربی)، گروه الهیات دانشگاه پیام نور، ایران.

<sup>۲</sup> استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه مراغه، مراغه، ایران.

### اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله: کانت در هر دو دوره پیش از نقادی و نقادی، به مسئله وجود توجه نموده است. وی در دوره پیش از نقادی، در رساله «تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا» مسئله وجود را مورد بحث قرار داده و حتی به ناتوانی عقل در ارائه برهان وجودی برای اثبات وجود خداوند اشاره کرده است. او همین دیدگاه را در دوره نقادی نیز بسط داد و به صورت کامل‌تر بیان نمود. علاوه بر این، کانت در دوره نقادی، وجود را به‌عنوان یکی از مقولات فاهمه مطرح کرد. رویکرد کانت به مفهوم وجود در هر دو دوره مبتنی بر تمایز محمول حقیقی و محمول منطقی بود. محمول حقیقی، محمولی است که امر تازه‌ای بر موضوع خود می‌افزاید و محمول منطقی، محمولی است که امری جدید بر موضوع خود اضافه نمی‌کند. باید به این نکته اشاره شود که رویکرد کانت درباره وجود در دوره نقادی تغییر چندانی نداشته و تنها تفاوت آن با دوره پیش از نقادی این است که در دوره نقادی، دیدگاه‌های خود درباره وجود را بر اساس مقولات فاهمه و تمایز قضایای ترکیبی / تحلیلی بیان نموده است؛ چنانکه برخی از مفسران کانت مانند فورجی و ژیلسون، معتقدند وی در رساله تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا به‌طور کامل‌تر بدان پرداخته است.

**کلمات کلیدی:** کانت، مفهوم وجود، دوره پیش از نقادی، محمول حقیقی، محمول منطقی.

**استناد:** فاضل‌زاده، فاطمه؛ صمدیه، مریم (۱۴۰۱). «تبیین رویکرد کانت نسبت به مفهوم وجود در دوره پیش از نقادی؛ بر اساس رساله تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا»، فصلنامه فلسفه غرب، سال اول، شماره اول، ص ۷۰-۵۱.

DOI: 10.30479/wp.2022.16605.1001



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) | حق مؤلف © نویسندگان.

\* نویسنده مسئول؛ نشانی پست الکترونیک: fazelzadeh@pun.ac.ir

## ۱- مقدمه

وجود مفهومی بنیادین است و نگرش اندیشمندان و فیلسوفان درباره مفهوم وجود و جایگاه آن، از عوامل محوری، تعیین کننده و سرنوشت ساز است. فیلسوفان از جنبه های مختلفی به این موضوع پرداخته اند. ایمانوئل کانت<sup>(۱)</sup> نیز از متفکرانی است که در آثار مختلف خویش در دوره های پیش از نقادی و نقادی، به مفهوم وجود توجه نموده است. اگرچه کانت اذعان می کند که کتاب *نقد عقل محض*، نوشته های متافیزیکی قبلی او را از اعتبار انداخته است، اما نمی توان از تأثیر اندیشه ها و آثار پیش از نقادی وی بر تحول اندیشه فلسفی اش چشم پوشی کرد.

وجود از جمله مفاهیم و موضوعات مهمی است که ذهن کانت را به خود مشغول کرده بود. در واقع، کانت در دوره پیش از نقادی، در رساله *تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا*<sup>(۲)</sup> نگرش معناشناسانه و معرفت شناسانه خود را نسبت به وجود مطرح کرده و تا حدودی، به ناکامی عقل در ارائه برهان وجودی برای اثبات وجود خدا نزدیک شد و در عین حال، در دوره نقادی بحث و نگرش خود را در این باره تکمیل کرد و وجود را به عنوان یکی از مقولات فاهمه مورد بحث قرار داد. از این رو، کانت در فلسفه خود، در دو موضع به مسئله وجود پرداخته است؛ یکی، وجود به عنوان یکی از مقولات فاهمه و دیگری، در بحث برهان وجودی.

چنانکه برخی از مفسران کانت - مانند ویلیام فورجی<sup>(۳)</sup> و اتین ژیلسون<sup>(۴)</sup> - معتقدند، کانت در رساله *تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا*، نه تنها همان نگرش نقادی را درباره وجود مطرح کرده و وجود را محمول واقعی نمی داند، بلکه به نحوی کامل تر بدان پرداخته است. فورجی معتقد است بدون توجه به این رساله نمی توان برداشت و تفسیری درست از رویکرد کانت درباره مفهوم وجود در دوره نقادی داشت (Forgie, 2008: 2).

نوشتار حاضر در تلاش است دیدگاه کانت درباره مفهوم وجود و جایگاه آن در دوره پیش از نقادی را مورد بحث و بررسی قرار دهد. بحث کانت درباره وجود در این دوره، بنیادی تر و کامل تر است، بنابراین در این تبیین، به کتاب *تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا* توجه ویژه صورت گرفته است. این پژوهش با نگرشی مسئله محور، درصدد تبیین مسائل فلسفی و منطقی مفهوم وجود است؛ وجود چیست و چگونه مفهومی است؟ آیا قضیه صرفاً بیان کننده روابط و مناسبات میان مفاهیم است، یا ناظر به عالم واقع است؟ آیا موضوع و محمول رابطه اتحادی دارند و به یک وجود، موجودند؟ وجه تمایز وجود محمولی از وجود رابط چیست؟ آیا وجود می تواند وصف یا کمال باشد؟

## ۲- مفهوم وجود و جایگاه معرفت شناختی آن

کانت در رساله *تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا* به صراحت مسئله تعریف را منتفی دانسته و معتقد بود: «آنگاه که صحت و صدق تعاریف ارائه شده مشخص نیست، این روش، همواره روشی

نامطلوب است» (Kant, 1992: 116). علاوه بر این، در نظر کانت، گاه ارائه تعریف حتی می‌تواند مشکل‌آفرین باشد. وی در این رساله، مفهوم وجود را از جمله مفاهیم داده شده، بسیط و تحلیل‌ناپذیر، و همچنین از جمله مفاهیمی می‌دانست که می‌توان آن را بدون توجه به تعاریف مختلفی که از آن ارائه شده و در عرف معمول است، به کار گرفت، مگر اینکه حذف یا عدم ارائه تعریف، موجب ابهام شده و به خطا و اشتباه جدی منتهی گردد. کانت در نهایت، به خاطر تعریف و تبیین‌های نادرست متفکرانی همچون کروسیوس<sup>(۵)</sup>، باومگارتن<sup>(۶)</sup> و ولف<sup>(۷)</sup> از وجود و نیز نتایج نادرست چنین تبیین‌هایی، به تعریف وجود اشاره کرد (Ibid). وی در وهله اول به ارائه تعریف پیشینان از وجود اشاره و آنها را رد کرده، سپس با توجه به تفاوت امر ممکن و امر موجود، به تعریف سلبی از وجود اشاره کرده و آنگاه، تعریف اصلی خویش از وجود را ارائه داد.

کانت به‌رغم اینکه فیلسوفی ولفی-لایب‌نیستی است، در دوره پیش از نقادی، تعریف ولف از وجود را نپذیرفت. از نظر ولف وجود در تعریف عقلی هر موجودی اخذ می‌شود. ولف وجود را از جمله صفات و کمالات و متمم امکان می‌دانست، زیرا علت وجود بالفعل امر ممکن نه در خود شیء، بلکه در هستی دیگری است که شیء با دریافت متمم امکان، یعنی وجود، پدید می‌آید (Corazzon, 2013: n.174).

کانت برخلاف ولف، مفهوم وجود را وصف و کمال ندانسته، بلکه معتقد بود مفهوم وجود اگرچه از لحاظ دستوری، صفت است، اما از لحاظ منطقی و فلسفی، وصف به‌شمار نمی‌آید و اگر چیزی وصف نباشد، طبعاً نمی‌تواند کمال باشد، چراکه شرط لازم برای اینکه چیزی کمال باشد، این است که وصف باشد. بنابراین، کانت تعریف ولفی مفهوم وجود را نپذیرفته و معتقد بود: «اگر شخص پیشاپیش آنچه را که درباره امکان در یک شیء می‌تواند تصور شود، نشناسد، با تعریف ولف از آن و متمم امکان نامیدن مفهوم وجود، نمی‌تواند چیزی درباره آن بشناسد» (Kant, 1992: 121).

از این رو، مطابق نظر کانت، تعریف ولفی وجود به متمم امکان، تعریفی مبهم بوده و مستلزم این است که شخص در نخست، امکان شیء را به‌طور کامل بشناسد و همچنین بداند که علاوه بر امکان شیء، چه چیزی به آن نسبت داده شده، تا آن شیء تحقق پیدا کند، سپس آن امر افزوده‌شده و تحقق‌بخش را وجود بداند. در این تعریف، تنها کاری که ولف انجام داده، این است که مفهوم وجود را بدون هیچ‌گونه توضیحی درباره متمم، متمم امکان نامیده است. چنین تعریفی از مفهوم وجود، نه تعریف خود وجود، بلکه تعریفی وابسته به ماهیت و تعریف بالغیر است. افزون بر این، کانت معتقد بود با فرض پذیرفتن تعریف ولفی وجود، نمی‌توان دلیل تحقق یا وجود بالفعل چیزی را در خود آن یافت و باید آن را در جای دیگری جستجو نمود که در این صورت نیز جزء ماهیت آن محسوب نمی‌شود.

باومگارتن، از پیروان ولف، وجود را چنین تعریف نموده: «وجود در هر امر مرکبی، تعیین کامل است، یعنی متمم (مکمل) امکان ذاتی (امر مرکب) است تا جایی که به‌عنوان تعیین مطلق ذاتی،

درب‌گیرنده تعین‌ها به‌شمار می‌آید» (Baumgarten, 1757: 15-16). به اعتقاد کانت، باومگارتن مفهوم مطلق تعین ذاتی را معرفی نموده و وجود را نه‌تنها در فهرست تعین‌های شیء قرار داده، بلکه آن را تعین مطلق ذاتی شیء دانسته است. باومگارتن تعین مطلق ذاتی را نشان فعلیت دانسته و معتقد بود هر ماهیتی به‌محض اینکه این تعین را دریابد، بالفعل موجود می‌شود. در نگرش کانت، مفهوم وجود را نمی‌توان در فهرست محمول‌های یک شیء با تعین کامل آن یافت، از این‌رو، نمی‌توان آن را تعین متمم نیز به‌شمار آورد. به‌علاوه، از قرار گرفتن محمول‌های یک شیء در کنار هم، محمول دیگری از آن معین نمی‌شود، زیرا در این صورت باید مفهوم وجود را - چنانکه از بیان فوق از باومگارتن برمی‌آید - به‌مثابه تعینی در نظر گرفت که دربرگیرنده تمام تعین‌ها و محمول‌ها است.

از نظر کانت هر امر ممکن، تعین‌های خاص خود را دارد و تصور امر ممکن، تمام این تعین‌ها را دربرمی‌گیرد. آن امر ممکن با همه این تعین‌ها، می‌تواند وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد. در صورت فقدان یکی از تعین‌ها یا اندک تغییری در یکی از آنها، ماهیت آن امر ممکن تغییر می‌یابد و ماهیت چیز دیگری می‌شود. به‌عقیده کانت، نسبت محمول‌ها به موضوع‌های آنها، هیچ چیز موجودی را تعین نمی‌بخشد و به‌همین دلیل، مفهوم وجود در مورد نسبت‌هایی که امور محال با یکدیگر دارند نیز به‌کار می‌رود. از این‌رو، کانت تعریف باومگارتن از وجود را نپذیرفته و مراد از تعین ذاتی باومگارتن را چنین تقریر میکند: «در امر موجود چیزی بیشتر از آنچه در امکان صرف هست، وجود دارد، زیرا آنچه را که نامتعین رها شده است، به‌وسیله محمول‌های ذاتی، در یا ناشی از ماهیت آن، کامل می‌کند» (Kant, 1992: 121).

کانت معتقد بود گزاره «هر امر ممکنی نسبت به بسیاری از محمول‌های خود نامتعین است» را نباید تحت‌اللفظی در نظر گرفت، چراکه قانون طرد شق ثالث، مانع عدم تعینی است که این گزاره مدعی آن است و مطابق با این قانون هیچ واسطه و در نتیجه عدم تعینی بین دو محمولی که با یکدیگر تناقض دارند، وجود ندارد. البته منظور از این گزاره می‌تواند این باشد که محمول‌هایی که با هم از یک شیء به اندیشه درمی‌آیند، به‌هیچ وجه محمول‌های دیگر آن شیء را معین نمی‌کنند؛ وگرنه باید گفت این نوع عدم تعین به‌همان اندازه که در امر صرفاً ممکن، یافت می‌گردد، در امر موجود نیز یافت می‌شود و به‌همین دلیل نمی‌توان از آن برای تمایز این دو از یکدیگر استفاده کرد (Ibid: 121-122). بنابراین، تفاوت بین امر واقعی و امر صرفاً ممکن را نمی‌توان به ارتباط شیء با تمام محمول‌هایی که در آن به اندیشه درمی‌آید، ارجاع داد.

کانت در رساله تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا، به دیدگاه کروسیوس در این‌باره اشاره کرده است. کروسیوس تمایز امر موجود و امر ممکن را به این صورت تبیین کرده است: آنچه وجود دارد باید در مکان و زمانی باشد. او این دو تعین را تعین‌های تردیدناپذیر وجود می‌دانست. کروسیوس «این»<sup>(۸)</sup> و «متی»<sup>(۹)</sup> را به‌گونه‌ای ملاحظه نموده که گویی به تعین‌های غیرقابل تردید هستی تعلق دارند، حال آنکه

کانت این تعین‌ها را از جمله تعیناتی می‌دانست که در صرف مفهوم شیء نهفته‌اند و اگر شیئی وجود یابد، با تمام این تعین‌ها وجود می‌یابد؛ تعین زمان و مکان از جمله تعین‌های شیء صرفاً ممکن به‌شمار می‌آیند. بنابراین، از نظر کانت تعیناتی از قبیل مکان و زمان را نیز نمی‌توان وجه تمایز امر ممکن و موجود شمرد. قول به اینکه زمان و مکان تنها وقتی شیء واقعاً وجود دارد به آن تعلق دارند، و این تعین‌ها را تعین‌های کافی وجود به‌شمار آوردن، در اصل توضیح وجود، تنها با نشانه و تعینی خاص است، زیرا افراد متعددی می‌توانند در زمان‌های معین و در مکان‌های معین، وجود داشته باشند. کانت در این‌باره نوشته است:

در مفهوم هر انسان ممکن، همه مکان‌ها و زمان‌هایی که [او] در آنها خواهد بود، مندرج است، اما موجود نیست. یقیناً یهودی سرگردان ممکن‌الوجود است، بدون شک یهودی سرگردان نسبت به تمام مکان‌ها و زمان‌هایی که در آنها سرگردان است و زندگی می‌کند، یک امر ممکن است. (Ibid: 122)

درواقع، کانت با ذکر مثال، دیدگاه خود را درباره مسئله استفاده از مفهوم وجود به‌مثابه محمول بیان کرده است:

هر موضوعی را که خود می‌پسندید، مثلاً جولیس سزار را درنظر بگیرید و فهرستی از تمام محمول‌های قابل تصور برای آن را، حتی بدون استثناء زمان و مکان، در نظر بگیرید. ملاحظه خواهید نمود که آن با تمام این تعین‌ها می‌تواند وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد. آن وجودی (خداوند) که به جهان و به قهرمان ما در جهان، هستی می‌بخشد، می‌تواند بدون استثناء، هر یک از این محمول‌ها را بشناسد و در عین حال، توانایی آن را دارد که او (جولیس) را صرفاً به‌عنوان یک امر ممکن در نظر آورد، که در صورت فقدان اراده و تصمیم او (خدا) برای خلق وی (جولیس)، هستی نخواهد داشت. (Ibid: 117)

چنانکه از مثال فوق برمی‌آید، از نظر کانت ماهیت موجود با همه تعیناتش، نسبت به وجود و عدم یکسان است و وجود، بین تعین‌ها و محمول‌های آن یافت نمی‌شود. از نظر کانت «متعلقات یک امر موجود، محمول‌هایی هستند که با هم در نظر گرفته می‌شوند» (Ibid: 120). درواقع از نظر کانت، هر موضوعی تعین‌های خاص خود را دارد و با تمام تعین‌هایش، معین می‌گردد و نسبت آن با تعیناتش به‌گونه‌ای است که یا با همه این تعین‌ها وجود دارد یا اصلاً وجود ندارد. اندک تغییری در هر یک از

تعیین‌های یک موضوع، ماهیت آن موضوع را تغییر می‌دهد. کانت مطلب را به این صورت تکمیل می‌کند:

چه کسی می‌تواند انکار کند که میلیون‌ها امری که در واقع وجود ندارند، از این جهت که اگر وجود می‌داشتند شامل تمام این محمول‌ها می‌شدند، صرفاً ممکن هستند؟ یا چه کسی می‌تواند انکار کند که در تصویری که وجود برین از آنها دارد، گرچه وجود بین آنها نیست، حتی فاقد یکی از تعیناتش هم نمی‌باشد، زیرا وجود برین، آنها را به‌مثابه ممکن می‌شناسد. بنابراین، چنین نیست که اگر قرار باشد آنها به‌وجود آیند، دارای محمولی اضافی شوند، زیرا در امکان یک شیء با تعین کامل آن، هیچ محمولی از نظر دور نمانده است. اگر خداوند بخواهد سلسله‌ای متفاوت از امور را بیافریند، برای آفرینش جهانی متفاوت که با تمام تعیناتش می‌تواند وجود یابد، هرچند [این] جهان صرفاً ممکن است اما، تعینی وجود ندارد که ضرورت داشته باشد آن (جهان) واجد آن [تعین اضافی] باشد. (Ibid: 117-118).

### ۳- مفهوم وجود و جایگاه وجودشناختی آن

با وجود اینکه هر امر ممکنى همه محمول‌هایی را که برای تعین آن لازم است، دربرمی‌گیرد، آن امر ممکن، از این حیث که ممکن است، وجود ندارد و از صرف امکان آن نمی‌توان وجودش را نتیجه گرفت، زیرا صرف امکان این موضوع تنها با فرض تصور آن می‌تواند کاملاً متعین باشد و بنابراین این مفهوم، صرف نظر از وجودش، کاملاً متعین است؛ بنابراین وجود نه محمول است و نه تعین چیزی است و نمی‌توان در میان محمول‌ها و تعین‌های چیزی، وجود آن را جستجو کرد. بر همین اساس کانت معتقد بود: «تفاوت امر واقعی و امر صرفاً ممکن، ربطی به ارتباط شیء با تمام محمول‌هایی که از آن به اندیشه درمی‌آید، ندارد» (Ibid: 121)، زیرا صرف مفهوم امر ممکن، خواه آن امر ممکن وجود داشته باشد و خواه وجود نداشته باشد، با همه تعین‌ها و محمول‌هایش کامل می‌شود، در نتیجه همه این محمول‌ها و تعین‌ها در امکان صرف همان شیء یافت می‌شوند اما وجود در میان آنها قرار ندارد. از این رو، کانت برای پاسخ به پرسش «وجود چیست؟» ابتدا به طریق سلبی تمسک جسته و با گفتن اینکه وجود چه چیزی نیست، درصدد پاسخ دادن به این پرسش برآمده است.

### ۳-۱. وجود محمول واقعی نیست

کانت در کتاب تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا، در مورد اطلاق محمول بر وجود، به‌صراحت می‌گوید: «وجود محمول واقعی (حقیقی) نیست» (Ibid: 117). اندک تأملی در این بیان نشان می‌دهد که کانت بین محمول واقعی و محمول منطقی تمایز قائل شده و مفهوم وجود را نیز ذیل این تمایز، از دو

دیدگاه واقعی و منطقی مورد تأمل قرار داده و به دو نوع وجود، یعنی «وجود محمولی» و «وجود رابط» قائل شده است. از آنجایی که وجود در شرایط و مواردی متعدد (درست یا نادرست)، محمول واقع می‌شود، اصطلاح وجود محمولی به‌تنهایی رسا نیست. باید مراد از محمول واقعی و منطقی روشن شود تا مشخص شود که آیا به‌کار گرفتن این اصطلاح صحیح است یا خیر.

از دیدگاه منطقی، محمول چیزی است که در قضیه بر موضوع حمل شده و به آن اسناد می‌گردد، درحالی‌که محمول واقعی به این معناست که حمل محمول بر موضوع، چیزی بر آن بیفزاید. بنابراین محمول واقعی عبارت است از تعیین چیزی، و تعیین عبارت است از اینکه محمولی بر مفهوم موضوع افزوده‌شده، آن را گسترش دهد. چون وجود تعیین چیزی نیست، محمول واقعی نیز نخواهد بود. بنابراین، محمول واقعی محمولی است که چیزی، آن هم در خارج از ذهن، به موضوع بیفزاید و پیشرفتی در آن حاصل کند، زیرا افزودن محمول بر موضوع در ذهن، از حیث معرفت‌شناسی، محتوای ذهنی را تغییر می‌دهد، اما این بدین معنا نیست که همواره چیزی بر علم، به‌معنای باور درست و محتوای اندیشه، بیفزاید. مثلاً در قضایای کاذب، این تغییر ذهنی، به‌ویژه در رابطه با حمل مفهوم وجود بر موضوع، به‌معنای تصدیق وجود واقعی و بالفعل موضوع نیست، وگرنه هر امر عجیب و غریبی تنها با حمل مفهوم وجود بر آن، وجود خواهد یافت. از این رو، از نظر کانت محمول واقعی، محمولی افزاینده است.

کانت در کتاب *نقد عقل محض* در این باره می‌نویسد:

وجود محمول واقعی نبوده، صرفاً وضع یک شیء یا پاره‌ای از تعیین‌های فی‌نفسه آن است... وجود، محمول را در رابطه با موضوع وضع می‌کند، لذا حمل وجود بر یک چیز از راه هر نوع و هر تعداد محمول‌های آن، حتی تا تعیین تام آنها، کمترین چیزی به آن نمی‌افزاید. (Kant, 1998: 567)

در واقع از نظر کانت حمل وجود بر ماهیت نه چیزی بر آن می‌افزاید و نه آن را گسترش می‌دهد، زیرا این مفهوم جزو محمول‌ها و تعیین‌های امر متصور نیست. لذا مفهوم وجود در قضایای وجودی، معنای «است» رابط می‌دهد، نه معنای «هست»؛ یعنی وجود محمولی، آنگاه که وجود محمول واقع می‌شود، محمول غیرحقیقی است.

واژه وجود نه تنها در عرف، بلکه حتی در فلسفه نیز بارها به‌عنوان محمول به‌کار رفته و می‌رود. کانت نیز با اینکه مفهوم وجود را محمول حقیقی نمی‌داند؛ معتقد است:

واژه (وجود) می‌تواند بدون خطایی مسئله‌ساز، به‌درستی به‌عنوان محمول به‌کار رود، به‌شرط اینکه سعی بر استنتاج وجود بالفعل از مفاهیم صرفاً ممکن نباشد، چنانکه برای اثبات وجود خداوند چنین عمل می‌کنند و



بین محمول‌های چنین وجود ممکن، بیهوده به دنبال وجود می‌گردند که مسلماً بین آنها نیست. (Idem, 1992: 118)

در واقع کانت استفاده از مفهوم وجود به مثابه محمول را به صورت مشروط پذیرفت و معتقد بود که این مفهوم را آنگاه که در کلام عرف به مثابه محمول به کار می‌رود، می‌توان محمول به شمار آورد، اما نه همچون محمول‌های واقعی امر مورد نظر. وی نقش محمولی را از مفهوم وجود نگرفت، بلکه آن را محمول واقعی نمی‌دانست و معتقد بود: وجود محمول است، اما به اندازه مفاهیم برآمده از خود شیء؛ یعنی به اندازه محمول‌های امر مورد نظر نقش محمول ندارد (Ibid: 117).

بنابراین از لحاظ منطقی و به شرط اینکه هدف استنباط وجود بالفعل از مفهوم موضوع نباشد، می‌توان مفهوم وجود را به عنوان محمول (محمول غیر حقیقی) به کار برد، اما برای مبرهن ساختن صدق یک گزاره - مانند «تک شاخ دریایی موجود است. تک شاخ خشکی وجود ندارد» - نمی‌توان مفهوم این موضوع را بررسی کرد، زیرا مفهوم آن صرفاً محمول‌های ممکن آن را دربرمی‌گیرد. اطمینان از صدق این گزاره مستلزم بررسی منشأ شناخت آن و بررسی منشأ تجربی این قضیه است.

اگرچه کانت معتقد بود که وجود را گاه می‌توان به مثابه محمول به کار برد، اما نقش محمول واقعی را از آن گرفت. بنابراین، بر اساس تمایز فوق، وجود به معنای منطقی کلمه، محمول است و می‌توان آن را بر هر موضوعی حمل نمود، تا جایی که اصرار بر استنتاج وجود بالفعل نباشد، زیرا در این صورت وجود به عنوان یک محمول حقیقی به شمار آمده، افزایش و تعیین بخش خواهد بود، حال آنکه چنین نیست. مطابق نظر کانت، با توجه به تمایز وی بین محمول واقعی و محمول منطقی، اگرچه گاهی وجود را به عنوان محمول به کار می‌برند، اما منظور محمول غیر واقعی، یعنی محمول منطقی است؛ در این صورت، مشکل استنتاج وجود بالفعل از مفاهیم صرفاً ممکن نیز پیش نمی‌آید.

کانت مسئله استفاده از مفهوم وجود به مثابه محمول را ناشی از نقص‌های زبان بشری می‌دانست که باید برطرف گردد (Ibid: 134). وی با بیان چند مثال، درصدد نشان دادن طریقه اصلاح و رفع این ایراد برآمد؛ از جمله گزاره «تک شاخ یک حیوان موجود است» یا گزاره «شش ضلعی منتظم در طبیعت وجود دارد». در وهله اول ممکن است این‌گونه به نظر برسد که این گزاره‌ها نمایانگر این هستند که وجود به مثابه محمول به موضوع و اشیاء نسبت داده شده است. بنابراین، از آنجایی که به نظر کانت متعلقات یک امر موجود، محمول‌هایی هستند که با هم در نظر گرفته می‌شوند و موضوع به وسیله آنها معین می‌شود، این گزاره‌ها را به صورت زیر تصحیح نمود: «بعضی اشیاء در طبیعت، از جمله لانه زنبور عسل و سنگ‌های بلورین (کریستال)، دارای محمول‌هایی، از جمله شش ضلعی منتظم هستند» و «یک موجود دریایی معین محمول‌هایی را که هنگام اندیشیدن به تک شاخ به ذهن می‌آید، دارد» (Ibid: 118).

در این شیوه بیان گزاره‌ها، به جای اسناد مفهوم وجود به یک امر ممکن، تمام محمول‌های آن امر

ممکن به درستی به چیزی نسبت داده می‌شود که موجود است و دیگر مسئله اسناد وجود بالفعل به موضوع ممکن پیش نمی‌آید. بدین صورت می‌توان وجود را از مرتبه حمل، یعنی از مرتبه نسبت‌های منطقی خارج نمود، زیرا واژه «است» همواره نقش رابط نسبت‌های منطقی را ایفا می‌کند و به هیچ وجه بر وجود بالفعل دلالت ندارد. مفهوم «است/ هست» به معنای «وجود»، بر چیزی دلالت دارد و نمی‌تواند نسبت باشد. وقتی می‌گوییم «ژول سزار هست»، صفت تازه‌ای بر تصور جزئی ساده آن اضافه نکرده‌ایم، بلکه ژول سزار را با تمام تعیناتش، وضع کرده‌ایم. پس هست بودن، یک صفت و تبعاً، یک محمول نیست (Ibid: 156). «وجود» محمول واقعی نیست؛ یعنی مفهومی نیست که به سبب آن به مفهوم موضوع، چیزی افزوده شود. وجود به لحاظ منطقی، صرفاً رابط یک قضیه است و تنها برای وضع محمول در ارتباطش با موضوع، به کار می‌رود.

کانت نه تنها وجود را از واقعیت عینی به ذهنی فروکاست، بلکه در ساحت ذهن نیز با انکار وجود اسمی، معتقد بود که وجود محمول واقعی نیست. او تنها وجود حرفی را پذیرفت، حال آنکه هر چیزی تا به وجود نیاید، نمی‌تواند به صفتی متصف گردد. وجود صفت نیست، اساس و بنیاد صفت‌ها و کمالات است و تمام کمالات و صفات از لوازم وجودند.

### ۳-۲. وجود، وضع چیزی است

کانت به واسطه کنوتسن<sup>(۱۰)</sup> با ولف و از این طریق با مبانی تفکر لایبنیتس<sup>(۱۱)</sup> آشنا شد و چنانکه گذشت، در دوره پیش از نقادی تأثیر تفکر لایبنیتسی در ذهن او نقش بست، چنانکه به‌ازای این قول لایبنیتس که «وجود، محمول غیرذاتی است»، نوشت: «وجود محمول غیرحقیقی است». به نظر کانت به شرط اینکه استنباط وجود بالفعل مورد نظر نباشد، وجود می‌تواند به مثابه محمول به کار رود. بنابراین کانت ظاهراً وجود را عنصر مقوم واقعیت انضمامی به‌شمار نمی‌آورد.

هنگامی که چیزی متعلق اندیشه قرار می‌گیرد، خود آن به اندیشه در نمی‌آید، زیرا در این صورت انقلاب عین به ذهن - که امری محال است - پیش می‌آید. از این رو، در نظر کانت:

هنگامی که چیزی متعلق اندیشه قرار می‌گیرد، در واقع آنچه به اندیشه در می‌آید، مفهوم وضع یا به‌طور ساده، مفهوم تقرر است که به‌طور کلی با مفهوم هستی یکسان است. به عبارتی، آنچه به اندیشه در می‌آید، تنها به‌طور نسبی وضع می‌شود و می‌توان گفت فقط به‌مثابه تنها نسبت منطقی شیء به‌عنوان نشان ویژه آن [چیز] به اندیشه در می‌آید. در این مورد [مفهوم وجود]، یعنی وضع این نسبت، چیزی غیر از نسبت حکیمه [رابط] در یک حکم نیست. (Ibid: 119)

هنگامی که چیزی به اندیشه درمی‌آید، صرفاً نسبت منطقی بین شیء و تعین‌ها و نشانه‌های ویژه آن، یعنی محمول‌ها و تعین‌های آن - تعین‌ها و محمول‌هایی که شیء با حضور تمام آنها، آن شیء خاصی که هست، می‌گردد - به اندیشه درمی‌آید. از این رو، وجود، وضع این نسبت منطقی است و نقش رابط موضوع و محمول را بر عهده دارد و نسبتی حکمی به شمار می‌آید. کانت در ادامه این نکته را خاطر نشان کرده است که «اگر مراد از مفهوم وجود، صرفاً وضع این نسبت منطقی نباشد و منظور وضع فی‌نفسه و لئفسه شیء باشد، مراد از این وضع یا بودن، همان وجود داشتن است» (Ibid).

از نظر کانت مفهوم وجود، وضع چیزی است. مراد از وضع می‌تواند نسبت مطلق از تعین‌های شیء با آن باشد که در این صورت وضع نسبی، وجود رابط یا نسبت حکمی مورد نظر است و وجود بالفعل را نمی‌توان از آن استنتاج نمود، زیرا چیزی بیشتر از نسبت منطقی بین تعین‌ها و محمول‌های شیء با آن وضع نشده است، بلکه تنها وضع نسبت‌های منطقی شیء با محمول‌هایش مورد نظر است، کما اینکه وجود به این معنا، حتی در مورد نسبت‌های امور محال با یکدیگر نیز به کار می‌رود. بنابراین، از نظر کانت مراد از مفهوم وجود، وضع محمول است، یعنی وضعی کاملاً ساده که ارتباط و پیوند چیزی با چیزی دیگر، یا اسناد محمولی به موضوعی را در خود دارد: «اگر وجود موضوع از پیش فرض نشده باشد، هر محمولی نسبت به اینکه به یک موضوع موجود متعلق باشد یا به یک موضوع صرفاً ممکن، همواره نامتعین است و وجود نمی‌تواند یک محمول باشد» (Ibid: 120).

کانت برای تشخیص مفهوم وجود از هر محمول دیگری، آن را به وضع تعریف کرد: «مفهوم وجود، مطلق وضع یک شیء است و بدین وسیله [مفهوم] وجود از هر محمولی تمیز داده می‌شود، در حالی که در دیگر موارد، محمول همواره تنها در نسبت با چیز دیگر وضع می‌شود» (Ibid: 119).

بنابراین، وجه تمایز وجود با محمول‌های واقعی این است که مفهوم وجود، وضع است؛ وجود، یا وضع چیزی است یا وضع نسبت چیزی با تعین‌ها و محمول‌های آن است، حال آنکه محمول خود درباره چیز دیگری وضع می‌شود. کانت معتقد بود در مورد بسیاری از محمول‌ها، باید بین وضع نسبی و وضع مطلق موضوع تمایز قائل شد. در وضع نسبی تنها پیوند منطقی با اصل تناقض مورد تأکید قرار می‌گیرد؛ به عنوان مثال، در گزاره «خدا قادر مطلق است» چیزی جز ارتباط منطقی و نسبت موضوع (مفهوم خدا) و محمول (صفت قادر مطلق بودن) وضع نشده است، این گزاره، گزاره وجودی نیست، حال آنکه وضع مطلق، تصدیق واقعی است (Kant, 1998: A599).

بنابراین، مراد کانت از مفهوم وجود، وضع محمول است؛ وضع کاملاً ساده که ارتباط و نسبت چیزی با چیز دیگر (محمول با موضوع) را در خود دارد. لذا مفهوم وجود چیزی غیر از نسبت حکمی و رابط نیست و بر ارتباط محمول با موضوع دلالت دارد. از نظر وی هر چیزی که ممکن است ولی در واقع وجود ندارد، اگر وجود پیدا کند، محمولی به محمول‌های دیگر آن افزوده نمی‌شود، زیرا بر حسب امکان

یک شیء، هیچ محمول آن، از نظر دور نمانده است. از این رو، در نظر کانت مفهوم وجود را به شرط اینکه قصد استنتاج موجود بالفعل از مفاهیم ممکن نباشد، می‌توان به‌مثابه محمول به‌کار برد.

کانت در دوره نقادی، در نقد عقل محض، با مثال‌هایی ملموس به تقریر این دیدگاه پرداخته که امر واقعی، چیزی بیش از امر صرفاً ممکن دربر ندارد؛ صد دلار واقعی حتی یک سنت هم بیشتر از صد دلار ممکن نیست، صد دلار ممکن بر مفهوم، و صد دلار واقعی بر ابژه و وضع آن دلالت دارند. اگر صد دلار واقعی چیزی بیشتر از صد دلار ممکن باشد، مفهوم ذهنی آن بیانگر کل موضوع نخواهد بود و موضوع چنانکه واقعاً وجود دارد، به‌طور تحلیلی، در مفهوم ذهنی آن مندرج نشده، بلکه به‌طور ترکیبی، به ذهن درآمده است. با وجود این، تحقق خارجی صد دلار ادراک‌شده، کمترین افزوده‌ای بر مفهوم ذهنی آن ندارد و موجودی فرد با صرف اطلاق وجود بر آن، افزایش نمی‌یابد. بنابراین تفاوت امر واقعی و امر صرفاً ممکن، ربطی به ارتباط شیء با تمام محمول‌هایی که از آن به اندیشه درمی‌آید، ندارد و شیء از راه هر نوع و هر تعداد از محمول‌های آن - حتی تعیین تام آنها - به اندیشه درآید، قول به اینکه «این شیء هست» کمترین چیزی بر آن نمی‌افزاید (Ibid, A599/B627).

### ۳-۳. حمل وجود بر امر ممکن

تعاریف کانت از مفهوم وجود، مراد وی از این مفهوم را تا حدودی روشن می‌کند، اما پرسش‌هایی نیز باقی است؛ با حمل وجود بر ماهیت، برای ماهیت چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا چیزی به ماهیت افزوده می‌شود؟ اگر چیزی به آن اضافه می‌شود، آن چیز افزوده چیست؟ کانت برای پاسخ به این پرسش که آیا در امر موجود، چیزی بیشتر از آنچه در امکان صرف آن یافت می‌شود، هست؟ بین آنچه وضع شده و چگونگی وضع آن، تفاوت و تمایز قائل شد. چنانکه اشاره شد، تفاوت امر ممکن و امر موجود، در این نیست که امر موجود از محمولی علاوه بر محمول‌های امر ممکن، برخوردار است، تفاوت این دو نه به آنچه وضع می‌شود، بلکه به چگونگی وضع آنها مربوط می‌شود. محمول‌ها و تعیین‌های امر واقعی در امکان صرف آن لحاظ شده‌اند و در آن یافت می‌شوند. بنابراین، چیزی بیشتر از آنچه که در امر صرفاً ممکن وضع شده، در امر واقع وضع نشده است.

چنانکه اشاره شد، در تصور امر ممکن مطابق با تعیین کامل آن، هیچ محمولی از نظر دور نمی‌ماند. اگر هنگام بحث درباره مفهوم وجود، صرفاً آنچه وضع شده است، ملاحظه شود، نسبت محمول‌ها و تعیین‌ها با موضوع وضع می‌شود و نه خود شیء. بنابراین، وضع شیء، وضع تمام محمول‌های آن است؛ در این مورد مراد از مفهوم وجود، وجود رابط است. تنها ارتباط و پیوند موضوع با تعیین‌ها و محمول‌های آن تصدیق می‌شود. هنگامی که «آنچه وضع شده» مورد نظر است، چون شیء به‌عنوان امر موجود به اندیشه درمی‌آید و دیگر وضع خود شیء در آن مطرح نیست، مراد از آن، وضع نسبت‌های آن امر موجود (مفروض) و محمول‌های آن است. با اسناد مفهوم وجود بر موضوع، در این مورد چیزی بر

آن افزوده نمی‌شود و محتوای امر واقع و امر ممکن در این مورد، یکسان است. اما تأمل در چگونگی وضع نشان می‌دهد که در امر واقع از طریق فعلیت یافتن، چیزی بیشتر از آنچه در امر صرفاً ممکن وجود دارد، وضع می‌شود؛ یعنی با بررسی اینکه چگونه تمام این تعیین‌ها و محمول‌ها در مورد امکان صرف واقع می‌شوند، می‌توان دریافت که وضع به این طریق خاص، تنها در نسبت با خود شیء رخ می‌دهد. مثلاً، اگر مثلی وجود داشته باشد، آنگاه اضلاع سه‌گانه، فضای محصور و زوایای آن نیز وجود خواهند داشت و نسبت‌های این تعیین‌ها صرفاً با چیزی وضع می‌شود. اگر مثلث به‌وجود بیاید، آنگاه با توجه به چگونگی به وجود آمدن آن، تمام تعیین‌های آن به‌طور مطلق وضع می‌شوند؛ یعنی خود شیء با این تعیین‌ها وضع می‌شود.

بنابراین، به نظر کانت دقت در اینکه تعیین‌ها و محمول‌ها چگونه در مورد امکان صرف واقع می‌شوند، نشان می‌دهد که وضع به این طریق، تنها در رابطه با خود شیء روی می‌دهد و تا شیء وجود نیابد، این تعیین‌ها و محمول‌ها نیز حضور نخواهند داشت. حتی در مورد قبلی نیز با فرض وجود شیء می‌توان نسبت منطقی محمول‌ها و تعیین‌های شیء با آن را مورد بررسی قرار داد. هنگامی که چگونگی و نحوه وضع و فعلیت یافتن امر واقع لحاظ می‌شود، این وضع در رابطه با خود شیء صورت می‌گیرد و خود شیء نیز با تمام نسبت‌ها و تعییناتش وضع می‌شود؛ یعنی آنگاه که نحوه وضع مطرح باشد، در امر موجود چیزی بیشتر از آنچه در امکان صرف امر ممکن یافت می‌شود، وضع می‌شود. با وجود اینکه امر صرفاً ممکن، همه محمول‌ها و تعیین‌های شیء را دربردارد، در امکان صرف آن، خود شیء مطرح نیست. بنابراین، در امر واقعی چیزی بیشتر از آنچه در امر ممکن یافت می‌شود، وجود دارد. در این مورد با اسناد مفهوم وجود به امر صرفاً ممکن، چیزی به آن افزوده می‌شود که ظاهراً همان خود شیء است که همراه با تمام تعییناتش وضع می‌شود. بنابراین، «آنچه وضع شده» در امر موجود و در امکان صرف شیء، یکی است. اما اگر نحوه وضع چیزی مورد نظر باشد، دو حالت پیش می‌آید، یکی هنگامی که از حیث وجود وضع شود و دیگر آنگاه که آن از حیث ماهیت وضع گردد. در این دو حالت وضع یکسان نیست؛ در وضع از حیث ماهیت، موضوع از آن جهت که موجود است، نگریسته می‌شود و نسبت‌های تعیین‌های یک موضوع با آن وضع می‌شود و چیزی به آن افزوده نمی‌شود، اما در وضع از حیث وجود، خود موضوع نیز همراه با همه تعیین‌ها و محمول‌هایی که چستی آن را تشکیل داده‌اند و مقومات آن امر ممکن هستند، وضع می‌شود. هنگام وضع چیزی از حیث وجود، آن چیز در واقعیت مطلقش لحاظ می‌گردد. آنچه با اطلاق مفهوم وجود به امر ممکن افزوده می‌شود، خود موضوع است. وضع امر ممکن به‌مثابه امر واقع، وضع خود آن است. از این رو، با حمل وجود بر ماهیت، خود موضوع به‌وسیله وجود، وضع می‌شود و اوصاف و مشخصات آن بدین‌وسیله محرز و محقق می‌گردند.

اگرچه کانت معتقد بود در وضع، هنگامی که نحوه وضع مورد توجه باشد، در امر واقع چیزی بیشتر

از آنچه در امر صرفاً ممکن یافت می‌شود، وضع می‌شود که همان خود شیء است، اما برای پاسخ به مسائلی از قبیل اینکه با وضع یک امر ممکن چیزی به آن افزوده می‌شود یا نه؟ اگر برای تحقق و فعلیت یک شیء با وضع آن چیزی به آن اضافه می‌شود، آن چیز افزوده چیست؟ سعی داشت با تمایز بین وضع چیزی و چگونگی وضع آن، به آنها پاسخ دهد و نشان دهد که با اسناد مفهوم وجود، چیزی بر یک امر ممکن وضع نمی‌شود، بلکه نحوه وضع آن مورد نظر است؛ از این رو، هنگامی که امری ممکن، وضع می‌شود، چستی آن تغییر نمی‌کند، بلکه تنها از حالت امکان، یعنی تساوی نسبت به وجود و عدم، خارج شده و موجود می‌گردد.

بنابراین، کانت با رد تعاریف پیشینیان از مفهوم وجود و قول به تمایز بین وضع مطلق چیزی و نحوه وضع آن، وجود را وضع آن می‌داندست و معتقد بود حمل و اسناد مفهوم وجود بر امر ممکن، از آن جهت که این مفهوم، محمول واقعی و تعیین چیزی نیست بلکه صرف وضع خاص آن است، نمی‌تواند چیزی بر آن بیفزاید. در این صورت چگونه وضع آن از حیث وجود، چیزی بیشتر از وضع آن از حیث ماهیت، بدان می‌افزاید؟ می‌توان بر کانت ایراد گرفت که اگر آنچه به ماهیت (امر ممکن) افزوده می‌شود چیزی جز نحوه وضع آن نیست، با اسناد مفهوم وجود به آن امر ممکن، چیزی به آن افزوده نمی‌شود که این همان عقیده کانت است، اما اگر با اسناد مفهوم وجود بر ماهیت هیچ اتفاق خاصی نمی‌افتد، چگونه با وضع ماهیت موجود، چیزی بیشتر از وقتی که فقط ماهیت وضع می‌گردد، وضع می‌شود؟ طریقه وضع چیزی نمی‌تواند به آن وجود ببخشد. اگر وجود نه در حکم و اسناد وجود بر ماهیت و نه در همان ماهیتی است که وجود با این حکم به آن اسناد یافته است، پس کجاست؟

اگرچه کانت به داده‌شدگی مفهوم وجود قائل بود، درصدد تبیین وجود امور داده‌شده و تبیین داده‌شدگی محض آن از طریق وضع خود ماهیات آنها برآمد و به دیدگاه ولف نزدیک شد (ژیلسون، ۱۳۸۵: ۲۴۸). این شبهه را می‌توان چنین پاسخ داد که اگرچه کانت با داده‌شدگی وجود آغاز کرده و وجود را بی‌نیاز از تعریف می‌داند، اما تعاریف ارائه شده از مفهوم وجود را به دلیل آنکه این مفهوم را نمی‌شناسانند و مسئله را حل نمی‌کنند، نمی‌پذیرد، زیرا تعاریف گمراه‌کننده موجب اشتباه و ابهام می‌شود. بنابراین، کانت به‌رغم اعتقاد به داده‌شدگی مفهوم وجود، ضمن تبیین آن، سعی داشت جایگاه آن را بین دیگر مفاهیم مشخص کند و مسئله استعمال وجود به‌مثابه محمول و حمل و اسناد آن بر امکان را حل نماید. اگرچه وی در این راه چندان موفق نبود و طی بحث خود دچار همان ایرادی شد که به دیگران نسبت می‌داد، اما ایرادها و نارسایی‌های تعاریف پیشینیان از این مفهوم را آشکار کرد.

#### ۴- وجود به‌مثابه یکی از مقولات فاهمه

کانت به تمایز ادراک وجود به‌وسیله مقولات محض فاهمه و خود وجود و عینیت آن واقف بود و در تحلیل استعلایی درصدد تبیین وجود و ادراک آدمی از وجود به‌وسیله مقولات محض فاهمه برآمد و از

مفاهیم پیشین فاهمه - که اگرچه با ادارک حسی انطباق دارند، اما از ادارک حسی انتزاع نمی‌شوند - و از صورت‌های گوناگون احکام، جدولی شامل دوازده مقوله استخراج کرد و مقولات دوازده‌گانه را در چهار گروه سه‌تایی دسته‌بندی کرد: مقولات «کمیت»، «کیفیت»، «نسبت» و «جهت». فاهمه یا قوه حکم، ساماندهی داده‌های تجربه را بر عهده دارد و هریک از مفاهیم فاهمه با وجهی از احکام انطباق می‌یابند و عبارتند از:

### احکام مقولات

گروه	مقوله	حکم
کمیت	وحدت، کثرت، کلیت	کلی، جزئی، شخصی
کیفیت	ایجاب، سلب، حصر	موجبه، سالبه، معدوله
نسبت	جوهر و عرض، علت و معلول، مشارکت	مطلقه (حملیه)، شرطیه، منفصله
جهت	امکان و امتناع، وجود و عدم، ضرورت و امکان	احتمالی، وقوعی، قطعی (یقینی)

کانت معتقد بود «مقولات، شرایط امکان تجربه هستند» (Kant, 1998: B161). در واقع او آنچه را که با شرط‌های صوری تجربه (به‌لحاظ شهود و مفاهیم) مطابقت کند، «ممکن» و آنچه با شرط‌های مادی تجربه (یعنی با احساس) مرتبط شود، «واقعی» و آنچه پیوستگی‌اش با امر واقعی بر طبق شرط‌های عمومی تجربه تعیین شود، «ضروری» می‌دانست (Ibid: A219).

در فلسفه کانت، مقولات ذیل کمیت، کیفیت، نسبت و جهت شرایط پیشین ذهن و قالب‌های ذهنی لازم برای تحقق شناخت تصدیقی نسبت به خارج هستند؛ سه مقوله اول اموری ذهنی و ناظر به خارج‌اند و فاعل شناسا به‌کمک آنها درباره‌ی خارج حکم صادر می‌کند، اما مقوله جهت به‌کلی ناظر به ذهن است؛ اگرچه همه‌ی مقولات کانتی سوپژکتیو و ذهنی و مربوط به فاعل شناسا هستند، نه ابژکتیو و مربوط به جهان خارج، سه مقوله مربوط به جهت از دو حیث ذهنی‌اند. کانت نه‌تنها نقش محمولی برای وجود قائل نیست، بلکه حتی در ساحت ذهن، وجود را مفهومی در کنار سایر مفاهیم نمی‌داند که با حمل آن بر موضوع، مفادی به محتوای آن موضوع افزوده شود. به نظر او وجود یا رابط میان موضوع و محمول است یا خود موضوع را وضع می‌کند؛ علاوه بر اینکه وجود را از ساحت واقعیت عینی و خارج به مقوله ذهنی فرو کاسته، آن را در حد سایر مفاهیم هم نمی‌داند.

مقولات سه‌گانه ذیل جهت در فلسفه کانت - امکان و امتناع، وجود و عدم، ضرورت و امکان - ناظر به مراحل فکر انسان (احتمال، وقوع و یقین) و تنها بیانگر مراتب علم او به مفاد یک قضیه هستند و چیزی به محتوای حکم نمی‌افزایند. آگاهی فاعل شناسا از یک گزاره، در ابتدا به‌صورت «احتمالی» است و فرد احتمال می‌دهد که «الف ب است»؛ آنگاه صورت «وقوعی» پیدا می‌کند، یعنی اذعان می‌کند که «الف ب است»؛ در نهایت به «ضرورت» «الف ب است» پی می‌برد (عبداللهی، ۱۳۹۰: ۱۰۹).

مفهوم وجود از نظر کانت از مقولات دوازده‌گانه فاهمه است، حقیقت خارجی ندارد و همانند سایر

مقولات، امری ذهنی و قائم به فاعل شناساست. وجود از مقولات جهت و بازتاب واکنش ذهن به واقع و بیانگر حالت خاص ذهن نسبت یک قضیه (حالت پذیرش یک قضیه) و اذعان به تحقق نسبت موجود در قضیه است. بنابراین مقوله وجود بیانگر اذعان روان‌شناختی فاعل شناسا به وقوع نسبت یک گزاره است. پس مقولات جهت کانت، مقولات روان‌شناختی و مربوط به حیطه علم‌النفس هستند، نه مقولات هستی‌شناختیِ ناظر به عالم واقع، چراکه به اعتقاد کانت، انسان توانایی دسترسی معرفتی به نومن خارجی ندارد و همه شناخت‌ها در قلمرو فنومن‌ها و پدیدار اشیاء در ذهن است. پس بحث از وجود اشیاء، بحث از امکان تجربه درون ذهنی فاعل شناساست، نه بحث از واقعیت اشیاء خارجی آنها. وجود هیچ نسبتی با خارج ندارد، نه از خارج گرفته شده است و نه به خارج نسبت داده می‌شود، بلکه از شرایط پیشین امکان تجربه است.

لازم به ذکر است که نگرش کانت به مسئله وجود با تناقض مواجه است. کانت معتقد بود محمول واقعی پیشاپیش در مفهوم موضوع گنجانیده نشده، بلکه بر مفهوم موضوع افزوده می‌شود و آن را گسترش می‌دهد. بر اساس نظر وی، قضایای ترکیبی قضایایی هستند که محمولی را که قبلاً در آن موضوع گنجانده نشده، به مفهوم موضوع می‌افزایند. به علاوه، کانت به تلازم بین ترکیبی بودن گزاره و واقعی بودن محمول قائل بود؛ یک گزاره، ترکیبی است اگر و تنها اگر، محمول آن واقعی باشد. از آنجایی که کانت در نقد عقل محض تمام گزاره‌های وجودی را ترکیبی می‌دانست، محمول گزاره‌های وجودی باید محمول واقعی باشد، اما چنانکه گذشت، کانت وجود را محمول واقعی ندانسته، پس گزاره‌های وجودی که بر اساس ادعای کانت ترکیبی‌اند، تحلیلی می‌شوند و این مستلزم تناقض است. یکی دیگر از ایرادهای نگرش کانتی این است که اگرچه وجود و ماهیت در خارج و متن واقع مغایرت ندارند و این‌همانی مصداقی دارند، اما در ذهن غیریت دارند. در ظرف ذهن، مفهوم وجود غیر از مفهوم ماهیت است و بر آن زیادت دارد، بنابراین حمل آن در ذهن بر ماهیت، بر معلومات انسان فزونی می‌بخشد.

وجود هرچند در خارج از ذهن چیزی بر ماهیت نمی‌افزاید، بدون تردید در ذهن، افزایش بر ماهیت دارد، چون همین وجود که در خارج افزایشی بر ماهیت ندارد، در ذهن بر معلومات ما فزونی می‌بخشد و به‌خاطر همین وجود است که ما حقیقت را از موهوم و متخیل تمیز می‌دهیم. (حائری یزدی، ۱۳۸۴: ۱۷۴)

این ایراد بر دیدگاه کانت وارد نیست، زیرا در تبیین کانتی، بحث پیرامون موضوع است و اینکه آیا اگر وجود در جایگاه محمول قرار بگیرد، حمل محمول بر موضوع، چیزی بر موضوع می‌افزاید؟ ایراد فوق خلط نگرش روان‌شناختی و معرفت‌شناختی مطرح شده است.



## ۵- برهان وجودی در دیدگاه کانت

کانت در دوره پیش از نقادی، ارائه استدلال برای وجود خدا را ممکن می‌دانست و رساله تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا را چنانکه از نامش پیداست و در پیشگفتار کتاب به آن اشاره شده، برای ارائه مبنای تنها برهان ممکن برای اثبات وجود خدا نگاشت. کانت در این کتاب که اوج فلسفه پیش از نقادی وی به‌شمار می‌آید، برای بررسی مسئله اثبات وجود خدا قدم در ورطه متافیزیک نهاد، درصدد طراحی اصول اولیه طرح نهایی خویش و حمایت از برهان عقلانی حقیقی برای اثبات وجود خدا یا در صورت امکان، درصدد ارائه چنین برهانی برآمد. او با معرفی و بررسی استدلال‌های جهان‌شناختی که بر اساس مفهوم علیت به وجود خدا راه می‌یابند و استدلال‌های فیزیکی-الهیاتی که از مشاهده نظم و هماهنگی جهان بر خالق حکیم استدلال می‌کنند... و همچنین ارائه پیشنهاداتی برای اصلاح آنها، تلاش کرد یک برهان فیزیکی-الهیاتی جایگزین برای این براهین ارائه دهد. او نهایتاً با بررسی و ارزیابی براهینی که تا آن زمان برای اثبات وجود خدا ارائه شده بود، دریافت که هیچ‌کدام از این استدلال‌های مناقشه‌آمیز نمی‌توانند وجود خدا را به‌طور دقیق اثبات نمایند، بنابراین سعی کرد نشان دهد که برهانی غیر از برهانی که خود وی برای اثبات وجود خدا اقامه می‌کند، ممکن نیست. کانت با بررسی مفاهیم وجود و امکان و بررسی اینکه امکان ذاتی تمام موجودات، وجود یک چیز یا چیز دیگری را پیش‌فرض می‌گیرد، و نیز با تأکید بر این اصل که «غیر ممکن است که اصلاً چیزی وجود نداشته باشد»، به مفهوم وجود ضروری راه یافته و با بررسی این مفهوم و برشمردن صفاتش، درصدد برآمد تا این‌همانی این مفهوم با مفهوم خدا را نشان دهد.

درواقع کانت با بررسی مفهوم وجود در این کتاب، پیشاپیش ایرادی را که در کتاب نقد عقل محض و بر اساس آن، علیه استدلال وجودشناختی مطرح می‌کند - «وجود محمول، نیست» - را طرح‌ریزی کرد و با قول به اینکه مفهوم وجود نه محمول است و نه تعین چیزی، دیدگاه خود درباره اصل و بنیاد استدلال‌های مشهور برهان وجودی را تبیین نموده و تبیین‌های عقل‌گرایانه اثبات وجود خدا را که به مفهوم وجود به‌عنوان کمال توسل می‌جویند و آن را به‌عنوان یک صفت بر موضوع حمل می‌کنند، فروریخت. به نظر کانت مفهوم وجود را حتی در مورد خدا نیز نمی‌توان به‌مثابه صفت، بر موضوع حمل کرد. به این استدلال‌ها نمی‌توان به‌عنوان وسایلی برای اعتقاد یا عدم اعتقاد به وجود خدا نگریست؛ در نتیجه هیچ‌گونه برهان عقلانی‌ای برای اثبات وجود خدا ممکن نیست. کانت با تأکید بر اینکه اعتقاد به خدا مستلزم نکته‌سنجی متافیزیکی که حاصل عقل نظری است، نمی‌باشد، به ارائه استدلالی اخلاقی برای اثبات وجود خدا مبادرت ورزید؛ برهانی که بعدها بر اساس تکلیف و وجدان اخلاقی، گسترش یافت و وجود خداوند را پیش‌فرض ضروری اخلاق دانسته، به‌طور تلویحی بحث درباره وجود خدا را از عقل نظری به عملی منتقل کرد. از دیدگاه او «نه‌تنها اقامه برهان یقینی برای اثبات وجود خدا ممکن نیست،

بلکه مبرهن ساختن وجود خدا لزوم و ضرورت ندارد و طریقه اعتقاد و ایمان در این باره رهگشاست و کفایت می‌کند» (Kant, 1992: 201).

علاوه بر این، کانت در نقد عقل محض نیز به بحث از وجود پرداخته، با رد وجود محمولی و...، براهین اثبات وجود خدا - برهان جهان‌شناختی، برهان طبیعی و برهان وجودی - را بررسی کرده است. به اعتقاد وی، برهان وجودی که از مفهوم خدا آغاز کرده و به اثبات وجود خدا می‌انجامد (برهان پیشینی) و اساس براهین دیگر به‌شمار می‌آید، مصادره به مطلوب و باطل است. بر این اساس، در اندیشه کانت، اثبات وجود خدا با بهره جستن از برهان وجودی بیهوده است و انسان نمی‌تواند بینش نظری خود را با مفاهیم صرف توسعه دهد.

### نتیجه‌گیری

نگرش کانت درباره وجود در هر دو دوره زندگی وی، بر تمایز دو قسم محمول - محمول منطقی و محمول حقیقی - مبتنی است که اولی چیزی بر موضوع نمی‌افزاید و دیگری چیزی بر موضوع افزوده، آن را توسعه می‌دهد. بینش کانت درباره وجود از مباحث مهمی است که در دوره نقادی تغییر چندانی نداشت، جز اینکه نگرش قبلی‌اش درباره وجود را بر اساس مقولات فاهمه و تمایز قضایای ترکیبی و تحلیلی، تبیین کرد که موجب رخه تناقض در نگرش کانتی شده است.

کانت طبق تقسیم دوگانه مشهور قضایا به تحلیلی و ترکیبی، معتقد بود قضایایی که در محمول آنها محتوایی بیش از محتوای موضوعشان مندرج باشد، قضایای ترکیبی‌اند و در غیر این صورت، تحلیلی خواهند بود. بر این اساس، قضایای وجودی که حمل وجود بر یک موضوع، چیزی بر مفاد موضوع نمی‌افزاید، قضایای ترکیبی نیستند و باید در زمره قضایای تحلیلی قرار بگیرند. اما در اندیشه کانت در قضایای تحلیلی، محمول یا خود موضوع است یا پیشاپیش در مفهوم موضوع گنجانیده شده، و هیچ موضوعی - اعم از خدا یا هر موجود دیگری - یافت نمی‌شود که مفهوم وجود عین یا جزء ذات آن باشد؛ بنابراین، قضایای وجودی نمی‌تواند قضایایی تحلیلی باشند. در نتیجه، رویکرد کانت به مسئله وجود به تناقض می‌انجامد. کانت در نقد عقل محض قضایای وجودی را ترکیبی می‌داند. این دیدگاه مستلزم آن است که محمول قضایای وجودی محمول واقعی باشد، درحالی‌که کانت وجود را محمول واقعی نمی‌داند؛ پس گزاره‌های وجودی که بر اساس ادعای کانت ترکیبی‌اند، تحلیلی می‌شوند و این مستلزم تناقض است.

کانت برای رفع این تناقض، از یکسو به‌جای اینکه تقسیم ثنایی محمول واقعی و محمول منطقی را مورد بازنگری و نقد قرار دهد، وجود را از گستره این تقسیم و قلمرو مقسم خارج می‌کند و آن را صرفاً به‌مثابه مفهومی منطقی و رابط میان مفاهیم موضوع و محمول می‌نگرد، نه محمولی حقیقی که بتوان از

تحلیلی یا ترکیبی بودن آن سخن گفت. با توجه به تمایز تقسیم به حصر عقلی<sup>(۱۲)</sup> و تقسیم به حصر استقرایی<sup>(۱۳)</sup>، کانت در تقسیم قضایا به تقسیم دوگانه قضایای ترکیبی و تحلیلی، مرتکب خلط بین تقسیم به حصر عقلی و تقسیم به حصر استقرایی شده است. از سوی دیگر، کانت با قول به تمایز آنچه وضع شده و چگونگی وضع آن، نیز درصدد رفع تناقض برآمد. بر اساس نگرش کانت، تفاوت امر ممکن و امر موجود نه در برخورداری موجود از محمولی علاوه بر محمول‌های ممکن، و نه در آنچه وضع می‌شود، بلکه در چگونگی وضع آنها نهفته است. وضع شیء، وضع نسبت‌ها و محمول‌های آن است که در امکان صرف شیء لحاظ شده و در آن یافت می‌شوند، بنابراین با اسناد مفهوم وجود به موضوع، چیزی بر آن افزوده نمی‌شود و چیزی بیشتر از آنچه که در امر صرفاً ممکن وضع شده، در امر واقع وضع نشده است، اما با توجه به چگونگی وضع و بررسی اینکه چگونه این تعیین‌ها و محمول‌ها در مورد امکان صرف شیء واقع می‌شوند، می‌توان دریافت که وضع به این طریق خاص، تنها در رابطه با خود شیء رخ می‌دهد.

«آنچه وضع شده» در امر موجود و در امکان صرف شیء، یکی است، مگر اینکه نحوه وضع چیزی مطمح نظر باشد. در این باره تفاوت وضع از حیث ماهیت با وضع از حیث وجود، حائز اهمیت است؛ در وضع از حیث ماهیت، موضوع از آن جهت که موجود است، در نظر گرفته می‌شود و نسبت‌های تعیین‌های یک موضوع با آن وضع می‌شود و چیزی به آن افزوده نمی‌شود، اما در وضع از حیث وجود، خود موضوع نیز همراه با همه تعیین‌ها و مقومات آن امر ممکن، وضع می‌شود. وضع امر ممکن به مثابه امر واقع، وضع خود آن چیز است و با حمل وجود بر ماهیت، خود موضوع به وسیله وجود وضع می‌گردد. بنابراین، قضایای وجودی، قضایایی ترکیبی هستند، نه به دلیل اینکه تعیین بیشتری به آنچه قبلاً در موضوع گنجانده شده، می‌دهند، بلکه بدین جهت که وجود در جایگاه محمول واقع شده و خود موضوع را وضع می‌کند. اما این تبیین کانت نه تنها تناقض مذکور را رفع نمی‌کند، بلکه بر ابهام دیدگاه او می‌افزاید؛ اینکه مراد کانت از «خود شیء» که برای تحقق و فعلیت یک شیء با وضع شیء به آن اضافه می‌شود، چیست، مشخص نیست.

کانت با توجه به مسئله وجود، درصدد بحث و بررسی براهین اثبات وجود مطلقاً ضروری، برمی‌آید. او در دوره پیش از نقادی در کتاب *تنها بنیاد ممکن برای اثبات وجود خدا*، درصدد جستجوی مبنایی برای ارائه برهانی یقینی (برهان وجودی) برای اثبات وجود خدا برآمده و ضمن رد براهین به ظاهر وجودی پیشینیان، ارائه برهانی متقن برای اثبات وجود خدا را غیرممکن می‌داند. او با این کار راهی به سوی ایمان می‌گشاید. همچنین در دوره نقادی، بر اساس تفکیک عقل نظری و عقل عملی در نقد عقل محض و تأکید بر وجود به‌عنوان یکی از مقولات فاهمه، پرداختن به مسئله وجود خدا را بوالفضولی عقل نظری و خروج آن از محدوده و قلمرو خویش می‌داند.

## یادداشت‌ها

1. Immanuel Kant
2. *The only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God*
3. William Forgie
4. Etienne Gilson
5. Christian August Crusius
6. Alexander Gottlieb Baumgarten
7. Christian Wolff
8. some where
9. some when
10. Martin Knutzen
11. Gottfried Wilhelm von Leibniz

۱۲. تقسیم به حصر عقلی تقسیمی است ثنائی و دایر بین نفی و اثبات است و تمام اقسام مقسم را دربر می‌گیرد.

۱۳. تقسیم به حصر استقرایی، یعنی ذکر و بر شمردن مصادیق تقسیم تا جایی که مقدور بوده است، اما مصادیق دیگری نیز ممکن است وجود داشته باشد.

## منابع

حائری یزدی، مهدی (۱۳۸۴). *کاوش‌های عقل نظری*، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.  
ژیلسون، اتین (۱۳۸۵). *هستی در اندیشه فیلسوفان*، ترجمه حمید طالب‌زاده و محمدرضا شمشیری، تهران: حکمت.

عبداللهی، مهدی (۱۳۹۰). «وجود از منظر کانت»، *آیین حکمت*، شماره ۱۰، ص ۹۹-۱۲۳.

Baumgarten, A. G. (1757). *Metaphysica*, 4<sup>th</sup> ed. Hallae: Magdeburgicae.

Corazzon, R. (2013). *Christian Wolff's Ontology: Existence as Complement of Possibility*. Retrieved from <http://www.ontology.co/pdf/christian-wolff-ontology.pdf>.

Forgie, J. W. (2007), Gossendi and Kant on Existence. *Journal of History of philosophy*. Vol. 45, No. 4, pp. 511-523.

Kant, I. (1992). *Theoretical Philosophy (1755-1770)*, The only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God. Cambridge University Press.

----- (1998). *Critique of Pure Reason*. translated by Paul Guyer & Allen Wood. Cambridge University Press.